

این اصطلاحات دلالت‌های متفاوتی دارند: قطعاً folkhemmet همان l'État providence نیست و [معنای] خود اصطلاح «welfare state» نیز به شدت نامعین است؛ محدودترین معنایش ممکن است فقط به ترتیبات یک کشور برای حفظ [سطح مناسب] درآمد [شهروندان] اشاره کند و گسترده‌ترین معنایش توصیفی از کل ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی یک واحد سیاسی باشد. این چندمعنایی بودن می‌تواند موجب ابهام شود. در این نوشتار، تمرکز بر سیاست‌ها و نتایج است؛ سیاست‌هایی فراتر از حفظ درآمد و شامل مواردی مانند سلامت، آموزش و مسکن. ایده دولت رفاه به مثابه یک اقتصاد سیاسی خاص، یک شرط همیشه‌حاضر در پس‌زمینه [تحولات اجتماعی و سیاسی] است و گاه [در مواقع خاص، در تحلیل‌ها] به‌طور صریح به پیش‌زمینه آورده می‌شود.

در تمام کتاب، بررسی وضعیت دولت رفاه را با رویکردی تطبیقی انجام می‌دهیم. چنین رویکردی برای نشان دادن تنوع عظیم اشکال و مسیرهای دولت رفاه حیاتی است و روش‌شناسی لازم برای فهم عوامل مؤثر بر این تنوع را فراهم می‌کند. طی عبور پیاپی ایده‌های اصلاحی میان سرزمین‌های آتلانتیک و جاهای دیگر، در عرصه دانشگاه و سیاست، دالان‌هایی [نظری] ترسیم شده‌اند [که مسیرها را نشان می‌دهند]؛ رویکرد تطبیقی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم این دالان‌ها چگونه تنوع‌های یادشده را محدود کرده و شکل داده‌اند (Rodgers, 1998). این دستنامه برای پرداختن به همه جنبه‌های مرتبط دولت رفاه مدرن غربی^{۱۱} و خلاصه‌سازی جدیدترین پژوهش‌های معاصر در این حوزه طراحی شده است. کتاب در هشت بخش، به تبیین مبانی فلسفی دولت رفاه، رویکردها، روش‌ها و چشم‌اندازهای پژوهش تطبیقی سیاست اجتماعی، سیر تاریخی و نیروهای پدیدآورنده دولت رفاه و نیز دستاوردهای گذشته، چالش‌های معاصر و مسیرهای محتمل آینده آن می‌پردازد.

چنین کوشش جامعی، نیازمند تقسیم‌کار بین‌المللی و میان‌رشته‌ای بود. کتاب شامل پنجاه و یک فصل است که به قلم پژوهشگرانی از رشته‌های متنوع نگاشته شده است. این واقعیت که دولت رفاه اساساً اختراعی اروپایی است (Flora 1986–87: vol. 1, xii) و بیشترین رواج یافتن و بسطش در اروپای شمال غربی تجربه شده است، حضور پررنگ پژوهشگران اروپایی را در پژوهش‌های معاصر دولت رفاه توجیه می‌کند. محققان مستقر در ایالات متحده بر علوم سیاسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی تسلط دارند، اما این کتاب محققان بسیاری از کشورها را گرد هم می‌آورد و به تعادلی بین دنیای علمی انگلیسی زبان و اروپای قاره‌ای دست می‌یابد.

خاستگاه‌های دولت رفاه

دولت رفاه غربی در واپسین ربع قرن نوزدهم پدید آمد، خاستگاه آن (نک: بخش دوم کتاب) با دگرگونی‌های عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن دوره پیوندی تنگاتنگ دارد. این «دگرگونی بزرگ» (Polanyi [1944] 1957) شامل صنعتی شدن و خیزش سرمایه‌داری، شهرنشینی و رشد جمعیت بود. از یک سو، این تحولات بنیادین، شیوه‌های سنتی فراهم‌سازی رفاه را تضعیف کرد و در نتیجه به فقر توده‌ای گسترده‌ای انجامید. این شیوه‌های سنتی از سوی شبکه‌های خانوادگی، نهادهای خیریه، پیوندهای فئودالی، اصناف و شهرداری‌ها و نیز کلیساها عرضه می‌شد. وضعیتی که فریدریش انگلس آن را در تحلیل خود از شرایط طبقه کارگر در انگلستان به‌نحوی چشمگیر توصیف کرده است (Engels 1975 [1845]) و بازتاب آن را می‌توان در ادبیات داستانی قرن نوزدهم، از الیور توئیست اثر چارلز دیکنز (۵۰/۱۸۴۹) تا بینوایان اثر ویکتور هوگو (۲۰۰۸ [۱۸۸۲]) مشاهده کرد. اما از سوی دیگر، افزایش بهره‌وری ناشی از صنعتی شدن، منابع لازم را برای مواجهه با مسئله اجتماعی نوظهور فراهم آورد. از نظر سیاسی، نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، سکولاریزاسیونی همراه با منازعات شدید میان کلیسای کاتولیک و لیبرال‌ها در اروپای قاره‌ای بر سر صلاحیت انجام کارکردهای اجتماعی و آموزشی، یک دوره صلح غیرمعمول و طولانی و در نهایت، گسترش حقوق مدنی و دموکراسی توده‌ای بود. این تحولات زیربنای لازم را برای شکل‌دهی به سازوکارهای سیاسی بیان نیازهای اجتماعی فزاینده ایجاد کرد (Rimlinger 1971; Alber 1982) اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی نیز دستخوش تغییرات چشمگیری شدند به‌طوری که شاخه‌ای از لیبرالیسم به وجود آمد که ظرفیتش در پذیرش قوانین توانمندکننده افراد برای شکوفایی قابلیت‌های فردی‌شان بیشتر شد و نظریه‌های اقتصادی گسترده‌تری را ایجاد کرد که آماده پذیرش افزایش مالیات‌ها برای تأمین مخارج دولت در برنامه‌های اجتماعی بودند (به‌طور کلی و برای گونه‌های ملی این مضامین، نک. Rimlinger 1971: 35 ff.). جنبشی که با دگرگونی بزرگ پولانی (۱۹۵۷ [۱۹۴۴]) در تقابل بود، به سازمان‌یابی جمعیتی رسید که در ابتدا بر محور طبقات شکل گرفت و نیز یک جنبش کارگری روبه‌رشد به راه انداختن خود به یکی از عوامل تثبیت دولت رفاه بدل شد.

درحالی که تمام کشورهای اروپای غربی - و چند شاخه اروپایی در آمریکای شمالی و آنتی‌پودا^۱ - تحت تأثیر این تحولات اساسی قرار گرفتند، واکنش‌های سیاسی به چالش‌ها و اهداف اخلاقی مشترکی که درباره فراهم‌سازی کمابیش رفاه [برای مردم] وجود داشت، از بسیاری جهات متفاوت بود. از این رو با تنوع‌های چشمگیر و متفاوتی در امور مختلف مواجه هستیم: زمان‌بندی تثبیت دولت رفاه؛ اهداف سیاستی (اینکه

۱. Antipode: آن سوی زمین یا نقاط متناظر جغرافیایی کره زمین: در اینجا استرالیا و نیوزیلند. (مترجم)

آیا هدف، ایجاد یک شبکه ایمنی برای عده‌ای محدود یا حرکت به‌سوی فراهم‌سازی بهینه [خدمات رفاهی] برای همگان یا صرفاً حفظ وضع موجود است؛ راه‌حل‌های نهادی دقیق در زمینه سازوکارهای تأمین مالی، نوع برنامه‌ها و شیوه اداره آنها و ترکیب عمومی- خصوصی؛ نوع مداخله (پرداخت‌های انتقالی در برابر سیاست اجتماعی تنظیم‌گر) و مسیرهای ملی دولت‌سازی رفاهی، یعنی اینکه آیا برنامه‌های اجتماعی از بالا به پایین وضع شدند (مانند پادشاهی‌های اقتدارگرای اروپا) یا از پایین به بالا پدید آمدند (مانند دموکراسی‌های جهان نو به‌علاوه سوئیس).

این تنوع را می‌توان به تفاوت‌های مهم در زمینه‌های سیاسی ملی نسبت داد که به نوبه خود، از میراث‌های متفاوت دولت‌سازی و ملت‌سازی تأثیر پذیرفته‌اند (Rokkan 1999) تنوعی که شامل فرهنگ‌های سیاسی ملی متمایز، به‌ویژه از حیث میزان اعتماد به دولت و ظرفیت آن برای حل مسئله، تفاوت‌ها در الگوهای شکاف اجتماعی و آرایش کنشگران و اختلاف در شدت فشار مسائل اجتماعی-اقتصادی است. با این حال، حتی این فهرست از عوامل تبیین‌کننده خاستگاه و تنوع دولت رفاه نیز جامع نیست. پیتربالدوین^۱ (۱۹۹۰: ۳۶-۳۷) یادآور شده است که به‌سختی می‌توان متغیری را یافت که در این زمینه مؤثر تلقی نشده باشد: صنعتی شدن، تجارت آزاد، سرمایه‌داری، نوسازی، سوسیالیسم، طبقه کارگر، کارمندان دولت، کورپوراتیسم، اصلاح‌طلبان، کاتولیسیسم و جنگ. به‌ندرت متغیری یافت می‌شود که برای توضیح بخشی از روند توسعه از آن استفاده نشده باشد. در واقع، نه پیکربندی مشخصی از متغیرهای اجتماعی-اقتصادی وجود دارد که به‌طور قطعی در تثبیت دولت رفاه نقش داشته باشند و نه دولت‌سازی رفاهی به گروه خاصی از کنشگران محدود است؛ بلکه جنبش مقابله‌کننده با سرمایه‌داری تنظیم‌نشده، متشکل از کنشگرانی از سراسر طیف‌های سیاسی بوده است (Polanyi 1957:147).

اگر از منظر اوایل قرن بیستویکم به دوره بنیان‌گذاری دولت رفاه نگاه کنیم، آنچه برجسته می‌شود این است که آغازهای اولیه سیاست اجتماعی دولتی هم‌زمان با چیزی بود که امروزه آن را نخستین دوره جهانی شدن^۲ می‌نامیم. دوره‌ای که از دهه ۱۸۷۰ آغاز شد و با اعلام جنگ در سال ۱۹۱۴ به‌طور ناگهانی پایان یافت (نک. James 1996: 1-26; Bayly 2004). ایجاد سیستم بیمه اجتماعی برای کارگران یقه‌آبی در دهه ۱۸۸۰ توسط بنیان‌گذاران دولت رفاه مانند بیسمارک، به‌عنوان مزیت رقابتی آلمان نسبت به انگلستان تلقی می‌شد؛ از طریق آنچه اکنون می‌توانیم آن را برنامه سرمایه‌گذاری اجتماعی با هدف ارتقای رشد درون‌زا^۳ توصیف کنیم. بریتانیایی‌ها نیز به این برداشت گرایش یافتند، زیرا احساس می‌کردند جایگاه پیشین آنها به‌عنوان «کارگاه جهان» با تحولات سایر نقاط اروپا به‌طور جدی به چالش کشیده شده است (Hennock 2007).

1. Peter Baldwin.

2. First era of globalization.

3. Endogenous growth.

از این رو، شگفت‌آور نیست که نظریه‌پردازی دربارهٔ دولت رفاه بیشتر ماهیتی استقرایی داشته است و هنگامی که نظریه‌های مدرن دولت رفاه از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد تدوین شدند، این نهاد تقریباً در اوج گسترش خود قرار داشت (نک: بخش چهارم کتاب). این نظریه‌ها به شناسایی نهادها و کنشگران مؤثر در رشد دولت رفاه می‌پرداختند. در برابر این قاعده که نظریه باید به‌ناگزیر در انتظار بلوغ دولت رفاه بماند، یک استثنا وجود دارد. گویا تصادفی نیست که نخستین نسل (کارکردگرایی) نظریه‌های مدرن دولت رفاه به‌شدت بر همین سنت استدلالی تکیه داشت. حتی در زمان پیدایش دولت رفاه نیز، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، ظهور آن را به دگرگونی‌های بنیادین اجتماعی و اقتصادی ناشی از صنعتی شدن نسبت می‌دادند. در میان آنان، اقتصاددان آلمانی آدولف واگنر^۱ که از چهره‌های برجستهٔ سوسیالیسم کرسی‌نشین^۲ بود، در سال ۱۸۹۳ استدلال کرد که تغییرات ژرف در اقتصاد و جامعه به مداخلات فزایندهٔ دولت و افزایش مخارج عمومی خواهد انجامید. بر این اساس، او گذار از دولت نگهبان^۳ شب^۴ قرن نوزدهمی به یک «دولت فرهنگ و رفاه»^۵ را پیش‌بینی کرد (Wagner 1893).

قانون واگنر دربارهٔ «گسترش قلمرو عمومی»^۶ پیش‌بینی‌ای نیرومند از آب در آمد (لیندرت^۷، ۲۰۰۴). خیزش دولت رفاه طی قرن بیستم چشمگیر بود؛ همان‌گونه که رشد و دگرگونی هم‌زمان بخش عمومی نیز قابل توجه بود. در قرن نوزدهم، دولت اساساً دولتی جنگ‌محور به‌شمار می‌آمد و مخارج نظامی حدود ۲۵ درصد از کل مخارج عمومی را تشکیل می‌داد. در مقابل، هزینه‌های اجتماعی عمومی سهمی حاشیه‌ای داشت و در بیشتر کشورها تنها به حدود ۵ درصد از مخارج عمومی یا کمتر از ۱ درصد تولید ناخالص ملی^۸ می‌رسید (Lindert 2004:171-172; Cusack 2007:105). اما تا دههٔ دوم قرن بیست‌ویکم، اولویت‌های هزینه‌ای کاملاً دگرگون شد. امروزه در کشورهای باسابقهٔ عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی (OECD)، به‌طور میانگین بیش از نیمی از کل مخارج عمومی توسط دولت رفاه جذب می‌شود، درحالی‌که بخش نظامی اکنون به جایگاهی حاشیه‌ای مشابه جایگاه دولت رفاه در اواخر قرن نوزدهم تنزل یافته است.

1. Adolph Wagner.

۲. Kathedersozialismus: اصطلاحی که در ابتدا از سوی منتقدین کنشگر برای تمسخر سوسیالیست‌های قائل به اصلاح و نشسته بر کرسی‌های دانشگاهی استفاده شد. (ویراستار)

3. Night watchman.

4. Culturund Wohlfahrtsstaat.

5. Growing public.

6. Lindert.

7. Gross national product.

این رشد اندازه دولت، از لحاظ هزینه‌ها و تعداد افرادی که استخدام می‌کند، همراه با نقش مداخله‌گرایانه‌تر آن، به‌صورت جهشی رخ داده و در کشورهای مختلف مسیرهای کاملاً متفاوتی را طی کرده است. دولت‌ها ممکن است تأمین مالی خدمات اجتماعی را بر عهده بگیرند، خودشان به‌طور مستقیم خدمات رفاهی و مزایای نقدی ارائه کنند و یا خدماتی را تنظیم‌گری کنند که طرف سوم یا بخش خصوصی ارائه می‌دهند. کشورها در دوره‌های زمانی مختلف، نقش‌های متفاوتی برای دولت برگزیده‌اند. نخستین دوره گسترش میان دو جنگ جهانی رخ داد (Rimlinger 1971; Alber 1982). پیامدهای اجتماعی ویرانگر جنگ جهانی اول رویدادی محرک بود (Obinger et al. 2018)، اما این دگرگونی ریشه‌های سیاسی مهمی نیز داشت. در پی فروپاشی امپراتوری‌های اروپایی دموکراتیزاسیون پدید آمد. گسترش حق رأی، به اقشار محروم جامعه امکان داد مطالباتشان را در عرصه سیاست بیان کنند و برای اولین بار دسترسی به راهروهای قدرت را به احزاب کارگری و مسیحیانی داد که به‌تازگی در سیاست‌های حزبی حضور یافته بودند. هم‌زمان، نخستین تلاش‌ها برای بین‌المللی‌سازی سیاست اجتماعی نیز آغاز شد مانند تأسیس دفتر بین‌المللی کار (ILO) در سال ۱۹۱۹. در بسیاری از کشورها، رکود بزرگ به مرحله نخست گسترش دولت رفاه پایان داد. این امر در بعضی کشورها مانند بریتانیا و استرالیا فقط به چرخشی محافظه‌کارانه انجامید اما در برخی دیگر پیامدهای فاجعه‌باری داشت. در پس‌زمینه آن رکود اقتصادی چشمگیر، برخی از کشورهای اروپایی مزایای اجتماعی را بسیار کاهش دادند و این امر بحران سیاسی را تقویت کرد و در مواردی به سقوط رژیم‌های دموکراتیک منجر شد. با این حال، در تعداد کمی از کشورها، رکود اقتصادی تبدیل به محرکی برای دگرگونی سیاست اجتماعی شد. در ایالات متحده و نیوزیلند، بحران به پیش‌درآمدی برای جهش دولت رفاه بدل شد. در اسکاندیناوی نیز همان رویدادهای اقتصادی زمینه‌ساز حرکت به‌سوی مرحله‌ای نو، و به‌زعم برخی پیشرفته‌تر، از توسعه دولت رفاه بود.

تحولات پس از جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم بار دیگر دولت جنگ^۱ را به اولویت نخست بدل کرد. اما همانند جنگ اول، پایان این جنگ هم به گسترش بیشتر سیاست‌های اجتماعی انجامید (Obinger and Schmitt 2019). باید توجه داشت که این نخستین جنگی بود که در آن، ایده رفاه نه‌تنها پیامدی پسینی، بلکه به‌مثابه بخشی از علل پیدایش جنگ و دلیلی برای عادلانه بودن آن مطرح شد. دو مورد از هشت هدف جنگی مندرج در منشور

1. Warfare state.

آتلانتیک در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ که روزولت و چرچیل^۱ در بندر شیب^۲ در نیوفاندلند^۳ بر سر آن توافق کردند، به‌طور مستقیم به رفاه اجتماعی مربوط می‌شد: «تأمین استانداردهای بهتر کار برای همه، پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی» (بند ۵) و «اینکه همهٔ انسان‌ها در همهٔ سرزمین‌ها بتوانند زندگی خود را در آزادی از ترس و نیاز سپری کنند» (بند ۶). از آن به بعد، «امنیت اجتماعی» به یک شعار باشکوه بین‌المللی بدل شد (Kaufmann 2003). طرح بورپج در سال ۱۹۴۲ به‌درستی به‌عنوان یکی از اسناد بنیان‌گذاری دولت رفاه مدرن مشهور است، اما این واقعیت که نازی‌ها برای دوران پس از پیروزی فرضی‌شان، طرح‌های جایگزینی برای نوع جدیدی از دولت رفاه داشتند، بسیار کمتر شناخته شده است (Recker 1985; Kott and Patel 2018). در این نقطهٔ عطف تاریخ اروپا، دولت جنگ و دولت رفاه از حیث ایدئولوژیک در هم ادغام شدند.

فاجعهٔ جنگ و تعهد بعد از آن به برپایی نظامی نو و مورد تأیید بین‌المللی که صلح و امنیت را پاس بدارد، تأثیری عمیق بر توسعهٔ دولت رفاه پساجنگ و پیامدهای اجتماعی آن از جمله نابرابری درآمدی بر جای گذاشت (Piketty 2014). خود جنگ می‌تواند «لوکوموتیو تغییر» باشد؛ به این معنا که اشکال تازه‌ای از همبستگی اجتماعی را تقویت و خلق می‌کند (Titmuss 1958; Goodin and Dryzek 1995) و مداخلهٔ دولت و تأمین مالی آن را در صلح بعدی مقبول‌تر می‌سازد (Scheve and Stasavage 2016; Obinger et al. 2018). افزون بر این، نیاز به بازسازی اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، محرکی نیرومند برای رشد اقتصادی بود و منابعی فراوان و بی‌سابقه‌ای را برای گسترش دولت رفاه فراهم آورد. همچنین «جنگ سرد» که اگر نگوییم از ۱۹۴۵، دست‌کم از ۱۹۴۷ آغاز شد، رقابتی میان نظام‌های اقتصادی برانگیخت و جاه‌طلبی‌ها برای پیشی گرفتن از بلوک شرق از حیث عملکرد رفاهی را تقویت کرد (Obinger and Schmitt 2011; Petersen 2013). این همان دوره‌ای است که در بازنگری تاریخی، گاه با آمیزه‌ای از دوران‌دیشی پسینی و نوستالژی، از آن به‌عنوان «عصر طلایی»^۴ توسعهٔ اقتصادی و دولت رفاه یاد شده است. جنگ و جابه‌جایی‌های اقتصادی ناشی از آن، بار دیگر نیازهای اجتماعی عظیمی پدید آورد. نیازهایی که کشورها این بار باتوجه به تمرکز اختیارات مالیاتی که در دوران جنگ ایجاد شده بود و رشد اقتصادی پایدار ناشی از بازسازی پس از جنگ، توان برطرف کردن آنها را داشتند. افزون بر این، تعهد به جلوگیری از تکرار ویرانی‌های جسمی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از جنگ، نیروی محرکه‌ای برای ادغام اروپایی بود؛ ادغامی که در دورهٔ نخست پس از جنگ، به‌مثابه سازوکاری برای پیشگیری از منازعات آینده از طریق افزایش همگرایی اقتصادی و تجارت ترویج می‌شد.

1. Churchill.

2. Ship.

3. Newfoundland.

4. Golden Age.

اگرچه افزایش ادغام تجاری، «مضمون تکرارشونده» توسعه اقتصادی آینده اروپا بود، اما رشد عظیم دولت رفاه در دوران موسوم به سه دهه شکوهمند^۱ (۱۹۴۵-۱۹۷۴) در بستری از اقتصادهای نسبتاً بسته رخ داد. از آنجاکه در دوره آغازین نظم پساجنگ، گزینه‌های خروج برای عوامل متحرک تولید محدود بود، امکان قابل توجهی برای بازتوزیع وجود داشت. امکانی که دولت‌ها با گرایش‌های حزبی گوناگون از آن بهره گرفتند. در این شرایط، «لیبرالیسم» می‌توانست عمده‌تأ به‌صورتی پایدار نهادینه شود. حتی ایالات متحده می‌توانست خود را در ابتدا به‌عنوان کشوری ببیند که در حال تلاش برای رسیدن به سطح کشورهای اروپایی است، نه مانند دوره بعد از ۱۹۸۰ که با نوعی «استثنائگرایی»^۲ اصولی در مقابل موج رفاه اروپا ایستاد (نک. Glazer 1998). تجربه جنگ و رکود، راه را برای شکل‌گیری اجماعی کینزی هموار کرد، هرچند این فرایند در برخی کشورها شکننده بود. اجماعی که سیاست‌های معطوف به اشتغال بالا و سطوح بالای مالیات و مخارج را توجیه کرده و هم‌زمان این تصور را تقویت می‌کرد که مداخله دولت در امور اقتصادی و اجتماعی برای تثبیت تقاضا و چرخه‌های تجاری در اقتصادهای سرمایه‌داری ضروری است. تعارضات توزیعی نیز به‌واسطه توازن نسبتاً متقارن قدرت میان سازمان‌های ذی‌نفع کار و سرمایه و نیز نرخ‌های استثنائاً بالای رشد اقتصادی، تعدیل می‌شد. رقابت حزبی و نیز رقابت نظام‌ها در جهانی که اکنون با پرده آهنین دوپاره شده بود، بیش از پیش به گسترش دولت رفاه دامن زد. در چنین شرایطی، مزایای اجتماعی در همه‌جا افزایش زیادی پیدا کرد، برنامه‌های موجود برای پوشش گروه‌های جدید مزایابگیر گسترش یافت و طرح‌های کاملاً تازه‌ای به اجرا درآمد (نک: بخش پنجم کتاب، که مسیرهای تحول مخارج و درآمدها و نیز دامنه‌ای گسترده از برنامه‌های اجتماعی مجزا را توصیف می‌کند). در نتیجه، هم پوشش دولت رفاه و هم سطح هزینه‌ها افزایش بسیاری یافتند و این امر پیامدهای مهمی برای نتایج سیاست‌گذاری به‌همراه داشت؛ از جمله کاهش نابرابری و فقر، تضمین حقوق اجتماعی و عملکرد کلان اقتصادی نیرومند (نک: بخش ششم).

باوجود این گسترش عظیم، تفاوت‌های نهادی‌ای که در عصر تثبیت دولت رفاه پایه‌گذاری شده بود، یا باقی ماند و یا به اشکال تازه‌ای دگرگون شد. از این رو، کشورهای غربی مسیرهای متفاوتی را برای رسیدن به مدرنیته دولت رفاه و عبور از آن در پیش گرفتند (Therborn 1995; Castles 1998). برخلاف ادعای رویکردهای کارکردگرا در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و میانه دهه ۱۹۷۰ (Wilensky 1975)، با افزایش ثروت این کشورها هیچ همگرایی چشمگیری نه در سطح مخارج اجتماعی رخ داد و نه در الگوهای نهادی دولت رفاه. ایالات متحده به‌عنوان ارائه‌دهنده‌ای حداقلی از رفاه عمومی مستقیم باقی ماند، مزایای مبتنی بر بیمه را برای گروه‌های خاص مستحق که عمدتاً سالمندان بودند حفظ کرد، از یارانه‌های مالیاتی و تنظیم‌گری برای تشویق ارائه رفاه خصوصی بهره گرفت و از توسعه خدمات دولتی اصلی به‌ویژه در حوزه سلامت پرهیز

1. trentes glorieuses.

2. Exceptionalism.

کرد. امری که به تعارض هرچه عمیق‌تر و تلاش‌های مکرر برای اصلاح بیمه سلامت انجامید (Oberlander 2016). در سوی دیگر این طیف، کشورهای اسکاندیناوی مجموعه‌ای کامل از مزایا و خدمات عمومی مبتنی بر مالیات و بیمه را توسعه دادند.

باتوجه به تداوم این ناهمسانی‌های فراملی، پژوهش‌های معطوف به دولت رفاه بخش زیادی از توان فکری خود را صرف شناسایی ماهیت این تفاوت‌ها و منابع آنها کرده‌اند. در میان طبقه‌بندی‌های گوناگون ارائه شده در متون مربوطه، بی‌تردید سنخ‌شناسی رژیم‌های رفاهی اسپینگ-آندرسن^۱ (۱۹۹۰) مهم‌ترین است. خاستگاه‌های تاریخی، دستاوردها و آسیب‌پذیری‌های این رژیم‌های رفاهی و نیز سایر خانواده‌های ملل^۲ در درون و بیرون از حیطه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی موضوع بخش هفتم این کتاب است.

نقدها و چالش‌ها

.....

در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، «عصر طلایی» سرمایه‌داری رفاهی رو به افول گذاشت و «عصر نقره‌ای» آغاز شد (Taylor-Gooby 2002; Chapter 6 below). افت عملکرد اقتصادی در پی شوک‌های نفتی و ناتوانی بسیاری از دولت‌ها در مواجهه با پدیده نوظهور رکود تورمی، به احیای تردیدها درباره نقش دولت در جامعه و اقتصاد انجامید. در نتیجه، دولت رفاه تقریباً از سوی همه طیف‌های سیاسی مورد انتقاد فزاینده قرار گرفت. محافظه‌کاران به‌طور کلی از حکمرانی‌ناپذیری^۳ دولت رفاه شکایت داشتند (Crozier et al 1975)، درحالی‌که لیبرال‌ها ناکارآمدی و پدرسالاری را نکوهش می‌کردند. از لحاظ پیامدهای واقعی سیاسی، اثرگذارترین نقدها آنهایی بودند که از سوی نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم و محافظه‌کاری نوظهور اخلاق‌مدار صورت‌بندی شدند (نک: فصل ۴). ایده‌های این دو گروه با گذر زمان اهمیت فزاینده‌ای یافت. در نقدهای اثرگذار محافظه‌کارانه (راست نو) از تلاش‌های ایالات متحده برای مواجهه با فقر در دوره پساجنگ، چارلز ماری^۴ (۱۹۸۴) با حمله به کژمنشی^۵ [حاصل از] سیاست‌های رفاهی، استدلال کرد که باید مزایای رفاهی لغو شود. لارنس مید^۶ (۱۹۸۶) نیز فراهم‌سازی [خدمات] رفاهی را نقد کرد و خواهان

1. Esping-Andersen.

2. Families of nations.

۳. U-governability: منظور ناتوانی نظام سیاسی در برپایی حکمرانی مناسب و مدیریت بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و... است. (ویراستار)

4. Charles Murray.

۵. hazard Moral: منظور از این اصطلاح، این است که حمایت‌ها و کمک‌های رفاهی ممکن است باعث شوند رفتار و منش افراد تحت حمایت تغییر کند. مثلاً اطمینان از دریافت مستمری بازنشستگی در آینده باعث ولخرجی در اکنون شود، یا مستمری بیکاری باعث عدم‌تلاش برای یافتن شغل جدید شود. (ویراستار)

6. Lawrence Mead.

مشروط کردن بسیار شدیدتر [این خدمات] شد؛ موضع او را آغاز ایده رفاه به‌زای کار^۱ می‌دانند. در این روایت‌ها اقتصاددانان و دانشمندان علم سیاست، مداخله دولت را راه‌حلی برای عدم تعادل‌های کلان اقتصادی یا بهبود اجتماعی ندانستند، بلکه در حمله‌ای گاز انبری آن را به‌مثابه بخشی از خود مشکل معرفی کردند؛ برخی از آنها از ایده‌های نئولیبرالی هایک^۲ (۱۹۴۴) و فریدمن^۳ (۱۹۹۲ [۱۹۶۲]) الهام می‌گرفتند و برخی دیگر تحت تأثیر منطق نظریه‌های انتخاب عقلانی بودند و این پرسش را پیش می‌کشیدند که واقعاً چه کسانی از سیاست‌های اجتماعی منتفع می‌شوند (این ایده‌ها از سوی گودین^۴، ۱۹۸۸ مستندسازی و به چالش کشیده شده‌اند). پسماتریالیست‌ها استدلال می‌کردند که بوروکراسی گسترش‌یابنده دولت رفاه خودمختاری فردی و نهادهای جامعه مدنی را تضعیف می‌کند (Beck 1999). فمینیست‌ها نیز دولت رفاه را نهادی می‌دیدند که روابط جنسیتی سنتی را تثبیت و منجمد می‌سازد (Fraser 1994). مارکسیست‌ها مثل مراحل پیشین توسعه سرمایه‌داری، در این مرحله نیز تناقضی نوظهور را شناسایی و استدلال کردند که سرمایه‌داری دیگر بدون دولت رفاه دیگر پایدار نخواهد بود، اما هم‌زمان، رشد دولت رفاه منطق انباشت سرمایه‌دارانه را تضعیف می‌کند و به چیزی می‌انجامد که گاف^۵ (۱۹۷۹) آن را بحران مدیریت بحران^۶ نامید (نک. Offe 1984; O'Connor 1973).

بی‌تردید از لحاظ پیامدهای واقعی سیاسی نقدها، تاثیرگذارترینشان همان نقدی بود که نظریه‌های نئولیبرالیسم مفصل‌بندی‌اش کردند (نک: بخش اول کتاب). آن ایده‌ها به تدریج وزن بیشتری یافتند. تغییر اقلیم ایدئولوژیک در حال شکل‌گیری بود (Le Grand 1997) و خواسته مفسران و سیاستمداران در بسیاری از کشورها این بود که به‌جای حقوق افراد، توجه بیشتری به مسئولیت‌های آنان معطوف شود؛ به‌ویژه مسئولیت مشارکت در کار مزدی. این اخطارها در ایالات متحده اغلب به سیاست‌هایی تنبیهی انجامید، درحالی‌که اروپای غربی راهبردهای توانمندسازی و «فعال‌سازی»^۷ را بسط داد. در کشورهای نوردیک^۸ دولت رفاه از همان ابتدا بر مشروط کردن و پیوند کار و رفاه بنا شده بود. پس از دو دهه حمله فکری بی‌وقفه، به تدریج ایمان خوش‌بینانه به آثار مفید دولت بزرگ، که اجماع دولت رفاه پس‌اجنگ بر آن استوار بود، به چالش کشیده شد. رفته‌رفته، آرمان غالب آن شد که دولت‌ها با بازارها یا هرجا که این امر ممکن نبود، با

1. welfare-to-work.

2. Hayek.

3. Friedman.

4. Goodin.

5. Gough.

6. crisis of crisis management.

7. Activation.

۸. Nordic: کشورهای نوردیک منطقه‌ای فرهنگی و جغرافیایی در اروپای شمالی و اقیانوس اطلس شمالی گفته می‌شود. این منطقه شامل دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ و سوئد و همچنین قلمروهای خودمختار الند، گرینلند، سوابار و فاروئه است. (مترجم)

«شبه‌بازارها»^۱ جایگزین شوند (Le Grand 1999). کشورهای انگلیسی‌زبان که اولین گام‌ها را برداشتند، ایده‌های نئولیبرالی به سرعت در سراسر جهان گسترش پیدا کرد.

سازمان‌های بین‌المللی‌ای همچون بانک جهانی^۲ و صندوق بین‌المللی پول^۳ به این فرایند شتاب بخشیدند و درباره نقش دولت در امور اقتصادی و اجتماعی بازاندیشی شد (Deacon et al. 1997). بازاندیشی‌ای که نهادهای اجتماعی بین‌المللی مانند دفتر بین‌المللی کار و سازمان جهانی بهداشت و نیز نشست‌های اجتماعی سازمان ملل مانند اجلاس ۱۹۹۵ فقط توانستند به‌طور حداقلی در مقابله بايستند. به‌طور فزاینده‌ای چنین پنداشته می‌شد که در اقتصاد سیاسی بین‌المللی که دستخوش تحول اساسی شده بود، «پس‌نشاندن دولت» به کارکردهای اصلی [و حداقلی‌اش] مزایای نسبی بسیاری به همراه خواهد داشت (Scharpf 2000). این دگرگونی در چند مرحله رخ داد. فروپاشی نظام مالی برتون وودز^۴ و پایین‌بودن رشد اقتصادی ناشی از دو شوک قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ آغازگر این روند بود. در دهه ۱۹۸۰ مقررات‌زدایی و بین‌المللی‌شدن بازارهای سرمایه و آزادسازی هرچه گسترده‌تر تجارت رخ داد. فروپاشی کمونیسم در سال ۱۹۸۹ رویدادی ژئوپلیتیکی بود که به‌نظر می‌رسید دیدگاه نئولیبرال را تأیید می‌کند: ناکارآمدی مداخله عمومی در امور اقتصادی. دهه ۱۹۹۰ با ظهور اقتصادی واقعاً «جهانی» همراه شد. با شکل‌گیری بازار مشترک اروپا و سپس اتحادیه پولی اروپا و استقرار «واحد پول مشترک»^۵ اروپایی از سال ۲۰۰۲، ادغام اروپایی به پیشرفت‌های چشمگیر رسید. سرانجام، گسترش اتحادیه اروپا به‌سوی شرق از سال ۲۰۰۴ به بعد، نابرابری ثروت قابل‌توجه بین کشورهای عضو را تثبیت کرد و فرصت‌های تازه‌ای برای انتقال کسب‌وکار و سرمایه به کشورهای دارای درآمد پایین پدید آورد.

در مجموع، این دگرگونی‌های بیرونی پیامدهای عمیقی برای دولت‌های رفاه پیشرفته به‌همراه داشت. ژرف‌ترشدن ادغام اروپایی نه تنها قیود سخت‌گیرانه‌ای بر سیاست‌های مالی و پولی تحمیل کرد، به‌گونه‌ای که اجرای سیاست‌های کلان‌اقتصادی کینزی سنتی در سطح ملی را ناممکن ساخت، بلکه به شکل‌گیری دولت‌های رفاهی «تیمه‌حاکم»^۶ انجامید که در رژیمی نوپدید از سیاست اجتماعی چندسطحی درهم‌تنیده شدند (Leibfried and Pierson 1995). به‌طور کلی‌تر، عصر دوم جهانی‌شدن اقتصادی که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، رقابت دولت-ملت‌ها برای جذب سرمایه متحرک را تشدید کرد و فشارها بر استانداردهای اجتماعی ملی را افزایش داد. تقویت گزینه‌های خروج برای سرمایه، محدودیت‌های سختگیرانه‌تری برای مالیات‌ستانی

1. Quasi-markets.

2. World Bank.

3. International Monetary Fund.

4. Bretton Woods.

5. Common currency.

6. semi-sovereign.

و بازتوزیع تحمیل کرد و هم‌زمان به عدم‌تقارن تازه‌ای در توازن قدرت میان کار و سرمایه انجامید. این روند همچنین به تغییر اقلیم ایدئولوژیک انجامید که به‌طور بنیادین با فضای عصر جهانی شدن قرن نوزدهم متفاوت بود. خلاصه اینکه، دگرگونی اقتصاد سیاسی بین‌المللی، خودمختاری و حاکمیت دولت-ملت را کاهش داد، بی‌آنکه در سطح بین‌المللی به تکامل نهادهای بالادستی‌ای یاری برساند که کارکردهای از دست‌رفته دولت‌های ملی را بر عهده بگیرند.

بدیهی است که دیگر همچون گذشته شرایط اقتصادی برای توسعه دولت رفاه داخلی مساعد نیست. اما دامنه و ماهیت پیامدهای واقعی آن محل بحث است. آثار افزایش تجارت به‌هیچ‌وجه کاملاً منفی نیست. تجارت منبع مهمی برای رشد اقتصادی است و می‌تواند منابع مالی لازم برای پایداری بلندمدت دولت رفاه را فراهم آورد. از این منظر، چالش اصلی دولت‌های رفاه بالغ آن است که راهبردی بهینه برای سازگاری بیابند تا بتوانند الزامات اقتصادی سه‌گانه برآمده از جهانی شدن را با همبستگی اجتماعی آشتی دهند: یعنی آزادسازی، انعطاف‌پذیری و مقررات‌زدایی. عقب‌نشینی دولت رفاه اجتناب‌ناپذیر نیست و میزان و جهت آن از مناقشه‌برانگیزترین موضوعات پژوهشی به‌شمار می‌آید (نک: مباحث بخش‌های پنجم و ششم؛ به‌گونه‌ای که استدلال جدی چندین فصل کتاب این است که در خصوص فراهم‌سازی [خدمات] اجتماعی این ایده فاقد پایه و اساس تجربی است که جهانی‌شدن فقط باعث مسابقه به‌سوی قعر^۱ شده است.

علاوه بر این چالش‌های بیرونی، دولت‌های رفاه بالغ با مجموعه‌ای از چالش‌های درونی نیز مواجه شده‌اند که با مدرن‌شدن جامعه و دگرگونی‌های ساختاری اقتصاد پیوندی تنگاتنگ دارند. هرچند این تحولات کمتر به موضوع مناظرات سیاسی آشکار تبدیل می‌شوند، اما ممکن است همین تغییرات «نامرئی» حتی بیش از تحولات اقتصاد سیاسی بین‌المللی، در دگرگونی ماهیت ارائه خدمات رفاهی نقش داشته باشند (Pierson 1998). یکی از چالش‌های مهم، گذار از اقتصادهای صنعتی به اقتصادهای پسا صنعتی است (Wren 2013). رشد بخش سوم (خدمات) در دورهٔ پساجنگ، دو مسئلهٔ اساسی ایجاد کرد. نخست اینکه، بهره‌وری بخش خدمات از صنعت پایین‌تر است و در نتیجه هم نرخ رشد اقتصادی و هم رشد دستمزدها کاهش یافته و این امر تأثیرات بازخوردی منفی‌ای بر درآمدهای عمومی داشته است. دولت‌های غربی با دشواری فزاینده‌ای در تأمین مالی مزایای نقدی سخاوتمندانه و خدمات عمومی مواجه شده‌اند، چون کاهش هزینهٔ نیروی کار معمولاً کیفیت خدمات را تهدید می‌کند و این خود پیامدهای انتخاباتی به‌دنبال دارد. دوم اینکه، افزایش اشتغال در بخش خدمات خصوصی تنها به بهای افزایش نابرابری ممکن است، مگر آن‌که بخش عمومی نقش جبرانی ایفا کند (Scharpf 2000). از این‌رو، برخی پژوهشگران از «معمای سه‌گانهٔ اقتصاد خدماتی»^۲

1. Race to the bottom.

2. Trilemma of the service economy.

سخن گفته‌اند که ویژگی آن یک بده‌بستان اجتناب‌ناپذیر میان رشد اشتغال، برابری درآمدی و سلامت مالی دولت است (Iversen and Wren 1998). دگرگونی ساختاری اقتصاد، در ترکیب با تشدید رقابت رژیم‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی، تغییرات بنیادینی را در بازارهای کار برانگیخته است. فشار برای افزایش بهره‌وری و گذار به جامعه اطلاعاتی پسا صنعتی، سطح مهارت‌های مورد نیاز را بالا برده است. شمار عظیمی از مشاغل کم‌مهارت یا از میان رفته‌اند یا به اقتصادهای کم‌دستمزد منتقل شده‌اند. افزایش ضرورت انعطاف‌پذیری، همراه با افزایش مشارکت زنان در بازار کار، به گسترش انواع اشتغال غیرمعارف مانند کار پاره‌وقت، کار موقت یا قراردادهای مدت‌دار انجامیده است. دولت‌های رفاه موجود برای این نوع از اشتغال طراحی نشده بودند. افزون بر این، برخی بدبینان انتظار دگرگونی فراگیر جهان کار را دارند؛ چراکه هوش مصنوعی در پیوند با فناوری‌های اطلاعاتی موجود، ممکن است طی دو تا سه دهه آینده به حذف میلیون‌ها شغل بینجامد (Frey and Osborne 2017). در چنین شرایطی ممکن است حفظ دولت رفاهی وابسته به اشتغال و منطق «رفاه به‌زای کار» دشوارتر شود. همچنین دیجیتالی‌شدن به احتمال زیاد نابرابری‌های مهارتی تازه‌ای ایجاد خواهد کرد.

تحول مهم دیگر، افزایش مشارکت زنان در بازار کار است که این فرض سنتی را به چالش کشیده که مردان مسئول اصلی تأمین معاش و زنان مسئول مراقبت در خانواده هستند. از میانه دهه ۱۹۹۰، در دولت‌های رفاه غربی سیاست‌های آشتی‌دهنده اشتغال مزدگیری و کار بدون مزد خانوادگی گسترش بسیاری پیدا کرده است. باتوجه به تمایل عمومی به افزایش نرخ اشتغال، چالش اصلی برای دولت رفاه فراهم کردن خدمات اجتماعی کافی برای کودکان و سالمندان ناتوان بوده است. در برخی کشورها، به‌ویژه ایالات متحده، برون‌سپاری این خدمات به بازار به‌عنوان راه‌حلی مناسب و مقرون‌به‌صرفه تلقی می‌شود، امری که بر دسترسی به نیروی کار کم‌دستمزد مبتنی است. افزون بر این، مدرن‌شدن جامعه ظرفیت تولید رفاه در درون خانواده را تضعیف کرده است. نرخ طلاق، تعداد تولدهای خارج از ازدواج و در نتیجه شمار خانواده‌های تک‌والد افزایش یافته است. فرسایش آشکال سنتی خانواده و تغییر در سهمی که مردان و به‌ویژه زنان در خانواده ایفا می‌کنند، به پیدایش مخاطرات و نیازهای اجتماعی جدید منجر شده است. برای مثال، از نظر جمعیتی، فقر از سالمندان به‌سوی والدین تنها و خانواده‌های پرجمعیت سرریز شده و تغییرات خانوادگی، تقاضا برای خدمات مراقبتی اجتماعی را افزایش داده است.

دو چالش درون‌زای دیگر نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. نخست، چالش جمعیت‌شناختی است. ارتقای استانداردهای معاش، امید زندگی را بسیار افزایش داده است، هرچند دولت رفاه نیز از طریق ارائه بهتر خدمات بهداشتی و درمانی سهم مهمی در این تحول مثبت داشته است. در مقابل، نرخ باروری به‌سرعت کاهش یافته است. کاهشی که ناشی از نوآوری‌های فناورانه در حوزه پیشگیری از بارداری، فردی‌شدن سبک

زندگی و افزایش هزینه فرصت تشکیل خانواده، به‌ویژه برای زنان، بوده است. پیامدهای این تحولات جمعیتی که با بازنشستگی نسل «بیش‌زایی»^۱ در سال‌های پیش‌رو به‌طور کامل آشکار خواهد شد، کاملاً روشن است. «پیرشدن» جامعه پرهزینه‌ترین برنامه‌های دولت رفاه، یعنی بازنشستگی، بهداشت و مراقبت‌های بلندمدت را به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه، در آینده به منابع مالی بیشتری نیاز خواهد بود. هم‌زمان با کاهش باروری، اندازه جمعیت فعال اقتصادی نیز کوچک‌تر می‌شود، به‌گونه‌ای که گروه سنی بیست تا شصت سال ناگزیر خواهد بود بار مالی فزاینده‌ای را بر دوش بکشد.

چالش دوم، افزایش ناهمگونی قومی در جوامع غربی است. در دوره پس از جنگ جهانی دوم همگنی قومی در اروپا نسبتاً بالا بود (Therborn 1995). مهاجرت نیروی کار و خانواده‌های آنان و پناهندگان از دهه ۱۹۶۰ به بعد این وضعیت را دگرگون کرده است. مهاجرت می‌تواند پیامدهای گوناگونی برای دولت رفاه داشته باشد. از یک‌سو، به دلیل شیوع بالاتر فقر در میان مهاجران، نیازهای جدیدی ایجاد می‌کند و مستلزم تلاش برای ارتقای ادغام اجتماعی است. از سوی دیگر، دست‌کم به‌طور موقت، می‌تواند فشار جمعیتی ناشی از سالمندی را کاهش دهد. بحثی جدیدتر بر تأثیر احتمالی این ناهمگونی قومی فزاینده بر همبستگی و بازتوزیع تمرکز دارد. استدلال اصلی آن است که دولت-ملت از نظر قومی همگن، مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک و یک بستر سیاسی فراهم می‌کرد که می‌توانست مشروعیت یک رژیم بازتوزیعی را در میان اعضایش تأمین کند. بنا به نظر برخی پژوهشگران، افزایش ناهمگونی قومی این همبستگی را تضعیف کرده و اروپا را به سمت سیاست‌های اجتماعی شبیه به الگوی ایالات متحده سوق خواهد داد (Alesina and Glaeser 2004؛ نک. Banting and Kymlika 2006؛ فصل ۲۲).

در مجموع، چالش‌ها و الگوهای ریسک در جوامع پسا صنعتی امروز تفاوت بنیادینی با جوامع صنعتی دارند که در گذشته مبنای اصلی شکل‌گیری و تثبیت دولت رفاه بودند. دولت‌های رفاه قدیمی با مخاطرات اجتماعی جدیدی مواجه‌اند و شکاف میان مقررات اجتماعی کهنه و چالش‌های نوظهور، یکی از عرصه‌های اصلی سازگاری دولت رفاه به‌شمار می‌رود (Esping-Andersen et al. 2002). برخی استدلال می‌کنند که تغییرات سیاستی مشاهده‌شده از دهه ۱۹۹۰ به این‌سو چنان گسترده بوده‌اند که می‌توان از یک پارادایم جدید دولت رفاه سخن گفت؛ پارادایمی که حول ایده سرمایه‌گذاری اجتماعی شکل گرفته است (Hemer-ijck 2017). در مقابل دولت رفاه کینزی اکنون منسوخ‌شده، دولت رفاه مبتنی بر سرمایه‌گذاری اجتماعی جهت‌گیری قوی‌تری به سمت عرضه دارد. در ساده‌ترین بیان، این دیدگاه بر آن است که سیاست‌گذاران کم‌وبیش موفق، خود را با چالش‌های اقتصاد سیاسی داخلی و بین‌المللی سازگار کرده و رویکرد جدیدی در سیاست اجتماعی پدید آورده‌اند که ضمن حفظ دستاوردهای کلی دولت رفاه پیشین، از طریق سرمایه‌گذاری

1. Baby Boomer.

در سرمایه‌انسانی به رشد اقتصادی نیز کمک می‌کند. هدف، تقویت شمول اجتماعی و کاهش فقر و انتقال بین‌نسلی فقر است؛ آن هم بیشتر از طریق تجهیز همه شهروندان به سرمایه‌انسانی لازم برای مشارکت موفق در اقتصادی متفاوت و پسا صنعتی. فعال‌سازی و تأکید بر آموزش مادام‌العمر ابزارهایی هستند برای توانمندسازی شهروندان تا بتوانند مسیر خود را در اقتصادها و جوامع هرچه پیچیده‌تر مدیریت کنند. فصل‌های ۷ و ۱۱ این نوشتار حامیان پرشور این رویکرد به‌شمار می‌روند؛ درحالی‌که برخی دیگر از جمله الیسون^۱ (۲۰۱۶) و تیلور-گوبی و همکاران (۲۰۱۴) درباره‌اش متقاعد نشده‌اند.

همان‌گونه که در مورد تحولات برون‌زا نیز صادق بود، چالش‌های درون‌زایی که شناسایی کرده‌ایم، دولت‌های رفاه ملی مختلف را به شیوه‌های متفاوتی تحت تأثیر قرار می‌دهند. تا حد زیادی، میزان آسیب‌پذیری هر کشور در برابر این نیروهای تحول‌آفرین را می‌توان به تفاوت‌ها در رژیم‌های رفاه موجود، تولید و نیز درجه هماهنگی آن‌ها با سایر حوزه‌های سیاست عمومی مانند آموزش یا سیاست مالی نسبت داد. باتوجه‌به تفاوت‌های کشورها در میزان آسیب‌پذیری یا سوابق موفقیت، تعجب‌آور نیست که دموکراسی‌های پیشرفته واکنش‌های بسیار متفاوتی به این چالش‌ها نشان داده‌اند. افزون بر این، تفاوت‌های فراملی در مسیرهای سازگاری، بیش از پیش تحت نفوذ تأثیر الگوهای دولت رفاه بر ظرفیت‌های سیاسی اصلاحات قرار گرفته‌اند (نک: بخش‌های پنجم و ششم کتاب).

جمع‌بندی چالش‌های برون‌زا و درون‌زای پیش‌روی دولت‌های رفاه بالغ، این تصویر را آشکار می‌سازد که گذار به اقتصادی عمدتاً خدمات‌محور و تعمیق اقتصاد جهانی، محدودیت‌های شدیدتری بر درآمدهای عمومی تحمیل می‌کند. درحالی‌که نوسازی اجتماعی و تغییرات ساختاری اقتصاد، باعث ایجاد نیازهای اجتماعی بیشتر، الگوهای جدیدی از ریسک و اولویت‌های تازه‌ای برای مداخله سیاست اجتماعی می‌شود که در رأس آنها آموزش و فراهم‌سازی خدمات اجتماعی قرار دارد. افزون بر این، کاهش درآمدهای عمومی همراه با افزایش فشارها بر مخارج دولت، وضعیتی را رقم می‌زند که پل پیرسون (۱۹۹۸) آن را «ریاضت دائمی»^۲ می‌نامد؛ وضعیتی که باید توسط دولت-ملت‌هایی مدیریت شود که در پی جهانی‌شدن و یکپارچگی اروپایی، حاکمیت و خودمختاری‌شان بسیار تضعیف شده است، بی‌آنکه نهادهای بین‌المللی کارآمدی برای جبران این خلأ وجود داشته باشد.

1. Ellison.

2. Permanent austerity.

رکودهای جهانی، همه‌گیری کووید-۱۹ و سیمای تحولات پیش‌رو

تقریباً تمامی این روندهای چالش‌زا با تجربه رکودهای جهانی طولانی‌مدتی تشدید شدند که از سال ۲۰۰۸ به این‌سو، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به سیاست‌های دولت رفاه داشته‌اند. این تشدید چالش‌های دیرپا، خودش به پیدایش مسائل تازه‌ای انجامید که برخی کاملاً نوظهور بودند و برخی دیگر، مسائل قدیمی و خفته را احیا کرد. مطالبات فزاینده‌ای که به‌طور اجتناب‌ناپذیر از فشارهای جمعیتی موجود به‌ویژه سالخوردگی جمعیت ناشی می‌شدند، با رشد اقتصادی کند و گاه در حد صفر روبه‌رو شدند. این همان سیاست ناپسند وظایف بیشتر و منابع کمتر است؛ وضعیتی که بیشتر وقت‌ها باعث حرکتی ایدئولوژیک به‌سوی تحمیل ریاضت اقتصادی شده است. بحران‌های هم‌زمان سلامت و اقتصاد جهانی که در سال ۲۰۲۰ به آنها برخوردیم، فشار عظیمی بر توازن بودجه و تورهای ایمنی^۱ وارد می‌کنند، اما در عین حال می‌توانند برای گرایش‌های ریاضتی ریشه‌دار در اندیشه نئولیبرال نیز چالش‌های عمیق‌تری به بار بیاورند.

البته تمرکز بر ریاضت اقتصادی در حوزه دولت رفاه پدیده جدیدی نیست. این رویکرد یکی از پاسخ‌های سیاستی به رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود. همچنین، چنان‌که آمد، پل پیرسون (۲۰۰۱) «ریاضت دائمی» را به‌عنوان یک شرط زمینه‌ای برای تمامی تحولات آتی دولت رفاه شناسایی کرد؛ آن هم در دوره‌ای که رشد اقتصادی در اقتصادهای غربی نسبتاً مطلوب بود. او به‌درستی یادآور شد که رشد دهه ۱۹۹۰ به‌مراتب کندتر از دهه‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم یعنی دوره گسترش سریع دولت رفاه بود. باین‌حال، به‌طور سنتی، دولت‌های رفاه توانسته‌اند از افزایش اقتصادی رو به رشد و یا بدهی برای جلوگیری از انتخاب‌های سیاستی با حاصل جمع صفر بین مالیات یا هزینه استفاده کنند. در شرایط رشد پایین طولانی‌مدت، چنان‌که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ در بسیاری از کشورها رخ داد، این گزینه دیگر در دسترس نبود. داستان چگونگی تبدیل بحران بخش بانکداری خصوصی (ناشی از وام‌دهی بی‌ملاحظه و سیستماتیک) به بحران بدهی عمومی (ناشی از پرداخت بدهی بانک‌ها توسط دولت؛ بانک‌هایی که «آنقدر بزرگ بودند که نمی‌شد گذاشت ورشکسته شوند») اکنون دیگر به‌طور جامع روایت شده است (Tooze 2018). این امر، که با شدت و ضعف‌هایی در کشورهای مختلف رخ داد، تلاشی بود برای مهار بدهی ملی، مقصر کردن هزینه‌های عمومی «بی‌رویه» به‌جای بانک‌ها و تجویز ریاضت اقتصادی به‌عنوان سیاستی بی‌جایگزین (Blyth 2013).

۱. net safety: این اصطلاح در اصل به همان تورهایی اشاره دارد که در نمایش‌های بندبازی و آکروبات‌بازی نصب می‌شوند تا اگر آکروبات‌باز سقوط کرد، جان او نجات داده شود. در متون تأمین اجتماعی نیز به سیاست‌های حمایتی‌ای اشاره دارد که مانع از سقوط فرودستان به درون ریسک‌های شدید درآمد و سلامت می‌شود. (ویراستار)

از منظری کلاسیک، واکنش اولیه به بحران ۲۰۰۸ در ظاهر کینزی بود. [چون در مواجهه با چالشی] که در مقطعی چالشی نظام‌مند و حتی [چالش] وجودی [و طبیعی نظام سرمایه‌داری] به نظر می‌رسید، دولت‌ها برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی منابع عظیمی را [به بانک‌ها] تزریق کردند. بودجه‌ها و بدهی‌های دولتی به شدت افزایش پیدا کردند. در شرایطی که پرداخت‌های دولت رفاه حفظ شد اما قیمت دارایی‌ها سقوط کرد، نابرابری‌های درآمدی به‌طور موقت فشرده‌تر [و کمتر] شد. هنگامی که بحران فوری فروکش کرد و زمان بازپرداخت هزینه‌ها فرا رسید، مسئله به‌عنوان ضرورت کاهش بدهی دولت روایت شد. از آنجایی که گزینه افزایش درآمد از طریق مالیات‌های بالاتر منتفی دانسته می‌شد، نتیجه چیزی جز کاهش مخارج دولت نبود. بدیهی است که حامیان ریاضت اقتصادی، مخارج دولت رفاه را هدف اصلی حملات خود قرار دادند. آن هم درست زمانی که در بستر افزایش بیکاری و رکود یا کاهش دستمزدهای واقعی، نیازهای اجتماعی رو به فزونی گذاشته بود.

در بسیاری از کشورهای مورد بررسی این کتاب، طی دهه‌های گذشته، سیاست‌های اجتماعی و سیاست‌های دولت رفاه در دل چنین بافتاری تدوین شده‌اند؛ البته [این حمله به مخارج تأمین اجتماعی، به‌جای ناکارآمدی بانک‌ها، در هر کشور] به درجات و شیوه‌های مختلفی [رخ داده است]. در بعضی کشورها، به‌ویژه یونان، این وضعیت به عقب‌نشینی‌ای فراگیر و ساختاری در نظم دولت رفاه انجامید. بعضی دیگر، مانند بریتانیا، از پیشرفت‌هایی که به‌سختی درخصوص کاهش فقر کودکان حاصل شده بود، عقب‌نشینی شد. در مواردی دیگر، همچون فرانسه، به تشدید منازعات سیاسی توزیعی به‌ویژه پیرامون نظام‌های بازنشستگی انجامید. تمامی این تحولات در بستری رخ داد که در آن سایر چالش‌های بلندمدتی که پیش‌تر شناسایی کرده‌ایم، به‌خصوص چالش‌های مرتبط با پویایی‌های پیچیده جوامع سالمند نه‌تنها تداوم یافتند، بلکه در مواردی تشدید نیز شدند. پیامدها، چه از حیث سطح مخارج و چه از منظر نابرابری ثروت و درآمد، پیچیده و چندوجهی بوده‌اند. افزایش نابرابری اقتصادی در اغلب دولت‌های رفاه پیشرفته پدیده‌ای دیرپا و حاد است. در برخی موارد، ریاضت اقتصادی به‌طور مستقیم این روند را تشدید کرد؛ از طریق کاهش واقعی مزایای بیکاری و تشدید الزامات [دریافت مزایای مربوط به] کار مانند دشوارتر کردن ثبت‌نام برای دریافت مزایای از کارافتادگی یا سایر حمایت‌ها. با این حال، بعضی از حوزه‌های هزینه‌های اجتماعی مانند مستمری‌های سالمندی مورد حمایت قرار گرفتند. این در حالی بود که کاهش‌های بودجه‌ای مدام از تحقق اهداف اعلام‌شده بازماندند. در نهایت، کشورهایی مثل کانادا و ایالات متحده پس از بحران مالی ۲۰۰۸ شاهد ریاضت اقتصادی نبودند؛ وضعیتی که تا حد زیادی با سیاست‌ورزی حزبی پیوند داشت.

یکی از پیامدهای ریاضت اقتصادی در کشورهایی که آن را تجربه کردند، این بود که زندگی برای اقشار فقیرتر، سخت‌تر شد. اما این روند پیامدهای سیاسی عمیق‌تری نیز به همراه داشت. یکی از آن‌ها ظهور

پدیده‌ای بود که «شوونیسم رفاهی»^۱ نامیده شده است (نک. Greve 2019). در بستری از فشار بر بودجه‌های عمومی، کمبود مسکن مقرون به صرفه، رکود دستمزدها، اشتغال ناقص و افزایش تحرک جهانی نیروی کار (که بخش قابل توجهی از این نیروی کار روانه دولت‌های رفاه نسبتاً ثروتمندی می‌شد که در این کتاب بررسی شده‌اند)، بسیج سیاسی فزاینده‌ای، به‌ویژه در جناح راست، شکل گرفت که می‌گفت باید از دولت رفاه «محفاظت» کرد و برای این کار باید [خدمات] دولت رفاه را به گروه‌هایی که [نظام رفاه و تأمین اجتماعی کشور] «متعلق»^۲ به آنهاست محدود کرد؛ یعنی پیش از همه، به متولدان بومی. دلایل و نیروهای مشابه دیگری نیز نقش داشتند که در واکنش به پیامدهای عام «جهانی‌شدن» پدید آمده بودند. هم شوونیسم رفاهی و هم ضدجهانی‌شدن به مثابه بخشی از احیای ایدئولوژی‌ای گسترده‌تر تلقی شدند: پوپولیسم، که خود پدیده‌ای چندلایه و پیچیده است (نک. Norris and Inglehart 2019). این روند در موفقیت‌های ترامپ، برگزیت و احزاب راست افراطی اروپا نمود پیدا کرد. پوپولیسم راست‌گرا و شوونیسم رفاهی، به سبک راست جدید قدیمی‌تر، چندان با دولت رفاه خصومت ندارند، بلکه با پرداخت‌ها و خدمات ارائه شده به افراد «نامستحق» خصومت دارند؛ افرادی گوناگون که محدود به مهاجران نیستند، هرچند مطمئناً شامل آنها نیز می‌شوند.

کشورهای دیگر از تجربه ریاضت اقتصادی به نتایجی کاملاً متفاوت رسیدند. طرفداران درآمد پایه استدلال می‌کنند که تلاش برای مجبور کردن افراد بیشتر به اشتغال مزدی^۳ بی‌رحمانه و غیرمنطقی است، چون این مشاغل یا وجود ندارند یا کم‌مهارت و کم‌درآمد هستند و در هر صورت، احتمالاً در بیست سال آینده با هوش مصنوعی جایگزین می‌شوند. حمایت از درآمد پایه همگانی^۴ که به‌طور منظم و بدون قیدوشرط به فرد فرد شهروندان پرداخت شود، در دو دهه گذشته در میان متخصصان سیاست اجتماعی و نیز برخی کنشگران سیاسی با اقبال فزاینده‌ای روبه‌رو شده است. سی سال پیش، فیلیپ ون پاریس^۵ (۱۹۹۰)، خستگی‌ناپذیرترین مدافع درآمد پایه همگانی، آن را دومین پیوند عدالت و کارایی توصیف کرد و اولین پیوند این دو را [دیگر مزایای شغل‌محور] دولت رفاه پس‌اجنگ می‌دانست. به‌زعم او، پیوند نخست دیگر کارایی ندارد، زیرا ما دیگر در جوامعی مبتنی بر اشتغال [کلاسیک رسمی و مزدی] زندگی نمی‌کنیم و باید هم این واقعیت را به رسمیت بشناسیم و هم گام‌های لازم را برای گسستن پیوند میان درآمد و اشتغال برداریم. ازین‌رو، از نظر برخی از طرفداران این شیوه، یکی از مزایای فراوان درآمد پایه همگانی آن است که امکان می‌دهد الزامات برپایی دو چیز از هم جدا شود: یکی نظم اجتماعی عادلانه و سیاست اجتماعی پیشرو و دیگری

1. Welfare chauvinism.

2. Belonged.

۳. employment paid: شغلی که در آن فرد در ازای مزد کار می‌کند؛ برخلاف خوداشتغالی یا کار داوطلبانه و خانگی. (ویراستار)

4. Universal Basic Income.

5. Phillippe van Parijs.

رشد اقتصادی جدا شود. با وجود آنکه درآمد پایه همگانی در سی سال گذشته توجه بسیار گسترده‌ای را به خود جلب کرده، بسیاری از متخصصان سیاست اجتماعی بر این باورند که از اساس قابلیت اجرایی ندارد (Martinelli 2017). در فصل‌های متعددی از این کتاب، درآمد پایه به‌مثابه یکی از بدیل‌های آتی دولت رفاه مطرح خواهد شد (فصل‌های ۲، ۵، ۳۲، ۳۶ و ۵۱).

دهه ۲۰۲۰ با شیوع جهانی ویروس کووید-۱۹ و بحران عظیم اجتماعی و اقتصادی‌ای که به همراه داشت آغاز شد. تا ابتدای سال ۲۰۲۱، بیش از دو میلیون نفر بر اثر ویروسی جان باخته بودند که به‌رغم ساختن چندین واکسنⁱⁱⁱ، همچنان داشت در سرتاسر جهان قربانیان زیادی می‌گرفت. پیامدهای اقتصادی همه‌گیری نیز شدید بود. بر اساس برآوردهای صندوق بین‌المللی پول، رشد تولید ناخالص داخلی جهانی در سال ۲۰۲۰ بیش از ۴ درصد کاهش یافت و میلیون‌ها نفر شغل خود را از دست دادند. برای مثال، در ایالات متحده، نرخ بیکاری از ۳٫۵ درصد در اوایل ۲۰۲۰ به نزدیک ۱۵ درصد در عرض چند ماه افزایش یافت. در بیشتر مواردی که در این کتاب بررسی می‌شوند، زندگی عادی اجتماعی و اقتصادی متوقف شد، زیرا کشورها دوره‌های متعددی از «قرنطینه» را تجربه کردند.

از طرفی این همه‌گیری باعث مداخلات دولتی بی‌سابقه‌ای شد؛ متفاوت با آنچه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ مشاهده شده بود. هزینه‌های اجتماعی و بدهی عمومی به‌طور کم‌سابقه‌ای جهش پیدا کرد. به‌عنوان مثال، در بریتانیا طی چند هفته، ده سال ریاضت اقتصادی کنار گذاشته شد: دولت محافظه‌کار بوریس جانسون^۱ در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۲۰ به حدود ۲۱۸ میلیارد پوند هزینه‌کرد جدید متعهد شد. امانوئل مکرون^۲ رئیس‌جمهور فرانسه بعضی از برنامه‌های مناقشه‌برانگیز خود برای اصلاح دولت رفاه را متوقف کرد و به‌جای آن، چندین بسته^۳ [سیاستی] مشوق اقتصادی را به اجرا گذاشت. اتحادیه اروپا با تعلیق محدودیت‌های کسری بودجه و بدهی که بسیاری از کشورها را پس از رکود ۲۰۰۸ در تنگنای مالی نگه داشته بود، به تغییر از ریاضت اقتصادی به همبستگی، چراغ سبز نشان داد. بانک‌های مرکزی اروپا و سایر کشورها نیز اقداماتی را برای گشایش در پیچه‌های مالی انجام دادند.

همه‌گیری و رکود اقتصادی اهمیت نظام‌های رفاهی را در حفاظت از سلامت و رفاه به‌روشنی نشان داد. میلیون‌ها نفر خود را در وضعیتی یافتند که به شیوه‌هایی کاملاً پیش‌بینی‌ناپذیر به حمایت دولت وابسته شدند. هزینه‌های جدید دولت شامل مجموعه‌ای از حمایت‌های درآمدی، از جمله افزایش مرخصی با حقوق برای کمک به کارگران در مقابله با دوره‌های اجباری قرنطینه یا مسئولیت‌های مراقبتی در پی تعطیلی مدارس و مراکز مراقبت از کودکان و بیمار شدن اعضای خانواده بود. در مواجهه با از دست رفتن مشاغل،

1. Boris Johnson.

2. Emmanuel Macron.

بعضی از دولت‌ها بیشتر بر افزایش دامنه شمول و سخاوتمندی مزایای بیکاری تکیه کردند، اما بعضی دیگر با پرداخت یارانه به بنگاه‌ها، آن‌ها را به حفظ نیروی کار با ساعات کاری کاهش یافته ترغیب کردند. سیستم‌های مراقبت بهداشتی تا حد اکثر توان بسیج شدند. ولی این بحران شکاف‌های قابل توجه در حمایت‌های اجتماعی را هم آشکار کرد. در برخی کشورها، کمبود نیروی انسانی و تجهیزات بهداشتی به طرزی دردناک نمایان شد و در برخی دیگر این واقعیت عیان گردید که شمار زیادی از کارگران از حقوق اجتماعی کافی برخوردار نیستند. حتی با وجود هزینه‌های بالاتر برای مزایا، حمایت‌های شغلی و توقف اخراج‌ها، خطر فقر در برخی از کشورها افزایش یافته است. باتوجه به اینکه خانه‌های سالمندان حتی در ثروتمندترین و سخاوتمندترین دولت‌های رفاه نیز کانون‌های همه‌گیری بوده‌اند، بسیاری از کشورها نیز با سؤالاتی در مورد کیفیت مؤسسات مراقبت از سالمندان روبرو شده‌اند.

پیامدهای این بحران، عمیق و ماندگار خواهد بود. همان‌گونه که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ مشاهده کردیم، هنگامی که یک بحران اقتصادی و اجتماعی بزرگ رخ می‌دهد، برای مواجهه با آن فقط دولت است که منابع لازم را از حیث لجستیکی، اقتصادی و حقوقی را در اختیار دارد. اینکه این روند در نهایت به کجا خواهد انجامید و چه معنایی خواهد داشت، هنوز نامعلوم است. در شرایطی که کشورها اقتصاد خود را تعطیل می‌کنند و به صورت استعاری و واقعی به پشت دیوارهای ملی عقب‌نشینی می‌کنند، می‌توان پرسید که سیاست‌گذاران درباره رابطه میان کشورها و اقتصاد جهانی و نیز درباره تعهدات دولت‌ها نسبت به شهروندان خود، چه درس‌هایی خواهند آموخت. آیا شاهد یک تکانه پلانیایی برای بازسازی اقتصادها در قالب یک قرارداد اجتماعی نوین خواهیم بود؟ قراردادی که مشابه آنچه در خلال دو جنگ جهانی قرن بیستم تجربه شد، بر موقی از همبستگی اجتماعی بنا شود. آیا این بحران سرانجام ضربه‌ای مهلک بر قلب نئولیبرال‌ها نسبت به دولت کارآمد وارد خواهد کرد؟ یا بار دیگر، شاهد تکرار دهه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ خواهیم بود؛ دوره‌ای که در آن پذیرش اولیه نسخه‌های کینزی به بازگشت سیاست‌های ریاضتی انجامید؟

بحران وجودی بزرگ‌تری نیز در افق پدیدار است (موضوع مقاله ۵۱ به قلم ایان گاف): اینکه تحت فشار فزاینده یک وضعیت اضطراری جهانی و اقلیمی [چه کنیم که بتوان] به پیامدهای اجتماعی عادلانه دست پیدا کرد؟ گاف استدلال می‌کند که اگر قرار است ضرورت فوری کندسازی تغییرات اقلیمی را بدون تشدید بیشتر نابرابری‌ها در مقیاس جهانی برآورده کنیم، باید رویکرد خود به رفاه پایدار و سیاست اجتماعی را به طور بنیادین بازنگری و به ابزارهای [نظری] تازه مجهز کنیم. به گفته او، ما باید از دولت‌های رفاه به دولت‌های کاهش اثرات اقلیمی گذر کنیم؛ از تسهیم ثروت فزاینده به مدیریت کاهش‌گرایی اقتصادی^۱.

۱. Economic decrementalism: بر خلاف افزایش‌گرایی که آن را مدیریت عادلانه بزرگ‌شدن یک اقتصاد می‌داند، کاهش‌گرایی مدیریت عادلانه کوچک‌شدن اقتصاد است. (ویراستار)

کاهش جمعیت و کار و مصرف کمتر. از نظر او، ما نیازمند وضع قانون برای هر دو سوی طیف درآمدی هستیم؛ یعنی کمینه و بیشینه درآمد.

گاف تردید دارد که اراده سیاسی لازم برای اعمال این تغییرات اساسی وجود داشته باشد؛ یعنی تغییراتی که برای اجتناب از فاجعه زیست‌محیطی ضروری‌اند. بی‌تردید، دستور کار رادیکال او چالش‌های کنونی اصلاحات دولت رفاه را متواضعانه جلوه می‌دهد. اندرو گمبل^۱ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوانی تحریک‌آمیز این سوال را مطرح کرد که آیا دولت رفاه می‌تواند دوام بیاورد؟ به نظر می‌رسد یک قرن و نیم سیاست دولت رفاه پاسخ روشنی به این سؤال داده است. اقلام اصلی مخارج رفاهی، مستمری‌ها و مراقبت سلامت‌اند و اشتیاق افکار عمومی دموکراتیک برای تداوم ارائه این خدمات از سوی دولت‌ها همچنان پرقدرت است. دولت‌های رفاه، دست‌کم در آینده قابل پیش‌بینی به حیات خود ادامه خواهند داد، اما در پاسخ به تغییر نیازها، مطالبات و ایده‌ها، پیوسته دگرگون خواهند شد.

منابع

Alber, Jens, 1982. Vom Armenhaus zum Wohlfahrtsstaat. Analysen zur Entwicklung der Sozialversicherung in Westeuropa. Frankfurt a.M.: Campus.

Alesina, Alberto, and Glaeser, Edward L., 2004. Fighting Poverty in the US and Europe. A World of Difference. Oxford: Oxford University Press.

Baldwin, Peter, 1990. The Politics of Social Solidarity: Class Bases of the European Welfare State 1875-1975. Cambridge: Cambridge University Press.

Banting, Keith G., and Kymlicka, Will (eds), 2006. Multiculturalism and the Welfare State: Recognition and Redistribution in Contemporary Democracies. Oxford: Oxford University Press.

Bayly, Christopher A., 2004. The Birth of the Modern World, 1780-1914: Global Connections and Comparisons. Oxford: Blackwell.

Beck, Ulrich, 1999. World Risk Society. Cambridge, MA: Polity.

Béland, Daniel, and Petersen, Klaus (eds), 2014. Analysing Social Policy Concepts and Language. Comparative and Transnational Perspectives. Bristol: Policy Press.

Blyth, Mark, 2013. Austerity: The History of a Dangerous Idea. Oxford: Oxford University Press.

Castles, Francis G., 1998. Comparative Public Policy: Patterns of Post-War Transformation. Cheltenham: Edward Elgar.

Cornia, Giovanni Andrea, 2004. Inequality, Growth, and Poverty in an Era of Liberalization and Globalization. Oxford: Oxford University Press.

Crozier, Michel, Huntington, Samuel P., and Watanuki, Joji, 1975. The Crisis of Democracy: Report on the Governability of Democracies to the Trilateral Commission. New York: New York University Press.

1. Andrew Gamble.

- Cusack, Thomas R., 2007. Sinking budgets and ballooning prices: Recent developments connected to military spending, in *The Disappearing State? Retrenchment Realities in an Age of Globalisation*, ed. Francis G. Castles, Cheltenham: Edward Elgar, 103-132.
- Deacon, Bob, Hulse, Michelle, and Stubbs, Paul, 1997. *Global Social Policy: International Organizations and the Future of Welfare*. London: Sage.
- Dickens, Charles, 1849/50. *The Adventures of Oliver Twist etc*. London: Chapman & Hall.
- Ellison, Nicholas, 2016. The coalition government, public spending and social policy, in *The Coalition Government and Social Policy*, ed. Hugh Bochel and Martin Powell, Bristol: Policy Press, 27-52.
- Engels, Friedrich, 1975 [1845]. The condition of the working class in England, in *Collected Works*, Vol. 4, 1844-45, ed. Karl Marx and Friedrich Engels, New York: International Publishers, 295-596.
- Esping-Andersen, Gøsta, 1990. *The Three Worlds of Welfare Capitalism*. Cambridge, MA, Princeton, NJ: Polity & Princeton University Press.
- Esping-Andersen, Gøsta, Gallie, Duncan, Hemerijck, Anton, and Myles, John, 2002. *Why We Need a New Welfare State*. Oxford: Oxford University Press.
- Flora, Peter (ed.), 1986-87. *Growth to Limits: The Western European Welfare States since World War II*; Vol. 1: Sweden, Norway, Finland, Denmark (1986); Vol. 2: Germany, United Kingdom, Ireland, Italy (1986); Vol. 4: Appendix: Synopses, Bibliographies (1987). Berlin: Walter de Gruyter.
- Fraser, Nancy, 1994. Talking about needs: Interpretative contests as political conflicts in welfare state societies, in *Feminism and Political Theory*, ed. Cass R. Sunstein, Chicago, IL: University of Chicago Press, 159-181.
- Frey, Carl B., and Osborne, Michael A., 2017. The future of employment: How susceptible are jobs to computerisation? *Technological Forecasting and Social Change*, 114: 254-280.
- Friedman, Milton, 1992 [1962]. *Capitalism and Freedom*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Gamble, Andrew, 2016. *Can the Welfare State Survive?* Cambridge, MA: Polity.
- Glazer, Nathan, 1998. The American welfare state: Exceptional no longer?, in *Challenges to the Welfare State: Internal and External Dynamics for Change*, ed. Henry Cavanna, Cheltenham: Edward Elgar, 7-20.
- Goodin, Robert E., 1988. *Reasons for Welfare: The Political Theory of the Welfare State*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Goodin, Robert E., and Dryzek, John S., 1995. Justice deferred: Wartime rationing and postwar welfare policy. *Politics & Society*, 23 (1): 49-73.
- Gough, Ian, 1979. *The Political Economy of the Welfare State*. London: Macmillan.
- Greve, Bent, 2019. *Welfare, Populism and Welfare Chauvinism*. Bristol: Policy.
- Hayek, Friedrich August von, 1944. *The Road to Serfdom*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Hemerijck, Anton (ed.), 2017. *The Uses of Social Investment*. Oxford: Oxford University Press.
- Hennock, Ernest P., 2007. *The Origin of the Welfare State in England and Germany, 1850-1914: Social Policies Compared*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hobsbawm, Eric J., 1994. *Age of Extremes 1914-1991: The Short Twentieth Century*. New York: Vintage.
- Hugo, Victor, 2008 [1882]. *Les misérables*, trans. Julie Rose. London: Vintage.
- Iversen, Torben, and Wren, Anne, 1998. Equality, employment, and budgetary restraint: The trilemma of the service economy. *World Politics*, 50 (4): 507-546.

- James, Harold, 1996. *International Monetary Cooperation since Bretton Woods*. Washington, DC, Oxford: IMF & Oxford University Press.
- Kaufmann, Franz-Xaver, 2003. *Die Entstehung sozialer Grundrechte und die wohlfahrtsstaatliche Entwicklung*. Paderborn: Schöningh.
- Kott, Sandrine and Kirian Klaus Patel (eds) 2018. *Nazism Across Borders. The Social Policies of the Third Reich and their Global Appeal*. Oxford: Oxford University Press.
- Le Grand, Julian, 1997. Knights, knaves or pawns? Human behaviour and social policy. *Journal of Social Policy*, 26 (2): 149-169.
- Le Grand, Julian (ed.), 1999. *Quasi-Markets and Social Policy*. Basingstoke: Macmillan.
- Leibfried, Stephan, and Pierson, Paul (eds), 1995. *European Social Policy: Between Fragmentation and Integration*. Washington, DC: Brookings Institution Press.
- Lindert, Peter H., 2004. *Growing Public. Social Spending and Economic Growth since the Eighteenth Century*, 2 vols. Cambridge: Cambridge University Press.
- Martinelli, Luke, 2017. *Assessing the Case for a Universal Basic Income in the UK*. Bath: Institute for Policy Research, www.bath.ac.uk/publications/assessing-the-case-for-a-universal-basic-income-in-the-uk/attachments/ipr-assessing-the-case-for-a-universal-basic-income-in-the-uk.pdf.
- Mead, Lawrence M., 1986. *Beyond Entitlement: The Social Obligations of Citizenship*. New York: Free Press.
- Murray, Charles A., 1984. *Losing Ground. American Social Policy 1950-1980*. New York: Basic Books.
- Norris, Pippa, and Inglehart, Ronald, 2019. *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Oberlander, Jonathan, 2016. Implementing the Affordable Care Act: The promise and limits of health care reform. *Journal of Health Politics, Policy and Law*, 41 (4): 803-826.
- Obinger, Herbert, and Schmitt, Carina, 2011. Guns and Butter? Regime competition and the welfare state during the Cold War. *World Politics*, 63 (2): 246-270.
- Obinger, Herbert, and Schmitt, Carina, 2019. World war and welfare legislation in western countries. *Journal of European Social Policy*, 30 (3), <https://doi.org/10.1177/0958928719892852>.
- Obinger, Herbert, Petersen, Klaus, and Starke, Peter (eds), 2018. *Warfare and Welfare. Military Conflict and Welfare State Development in Western Countries*. Oxford: Oxford University Press.
- O'Connor, James, 1973. *The Fiscal Crisis of the State*. New York: St Martin's Press.
- Offe, Claus, 1984. *Contradictions of the Welfare State*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Parijs, Philippe van, 1990. The second marriage of justice and efficiency. *Journal of Social Policy*, 19 (1): 1-25.
- Petersen, Klaus, 2013. The early Cold War and the Western welfare state. *Journal of International and Comparative Social Policy*, 29 (3): 226-240.
- Pierson, Paul, 1998. Irresistible forces, immovable objects: Post-industrial welfare states confront permanent austerity. *Journal of European Public Policy*, 5 (4): 539-560.
- Pierson, Paul (ed.), 2001. *The New Politics of the Welfare State*. Oxford: Oxford University Press.
- Piketty, Thomas, 2014. *Capital in the Twenty-First Century*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Polanyi, Karl, 1957 [1944]. *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*. Boston, MA: Beacon Press.

- Recker, Marie-Luise, 1985. *Nationalsozialistische Sozialpolitik im Zweiten Weltkrieg*. Munich: Oldenburg.
- Rimlinger, Gaston V., 1971. *Welfare Policy and Industrialization in Europe, America and Russia*. New York: Wiley & Sons.
- Rodgers, Daniel T., 1998. *Atlantic Crossings: Social Politics in a Progressive Age*. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Rokkan, Stein, 1999. *State Formation, Nation-Building, and Mass Politics in Europe: The Theory of Stein Rokkan, Based on his Collected Works*, ed. Peter Flora with Stein Kuhnle and Derek Urwin, Oxford: Oxford University Press.
- Scharpf, Fritz W., 2000. The viability of advanced welfare states in the international economy: Vulnerabilities and options. *European Journal of Public Policy*, 7 (2): 190-228.
- Scheve, Kenneth, and Stasavage, David, 2016. *Taxing the Rich. A History of Fiscal Fairness in the United States and Europe*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Taylor-Gooby, Peter, 2002. The silver age of the welfare state: Perspectives on resilience. *Journal of Social Policy*, 31 (4): 597-621.
- Taylor-Gooby, Peter, Gummy, Julia M., and Otto, Adeline, 2014. Can 'New Welfare' address poverty through more and better jobs? *Journal of Social Policy*, 44 (1): 83-104.
- Therborn, Göran, 1995. *European Modernity and Beyond: The Trajectory of European Societies, 1945-2000*. London: Sage.
- Titmuss, Richard M., 1958. War and social policy, in *Essays on 'The Welfare State'*, ed. Richard M. Titmuss, London: Unwin University Books (2nd edn), 75-87.
- Tooze, Adam, 2018. *Crashed: How a Decade of Financial Crises Changed the World*. Harmondsworth: Allen Lane.
- Wagner, Adolph, 1893. *Grundlegung der politischen Ökonomie. Erster Theil: Grundlagen der Volkswirtschaft*. Leipzig: Winter.
- Wilensky, Harold L., 1975. *The Welfare State and Equality. Structural and Ideological Roots of Public Expenditures*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Wincott, Daniel. 2013. The (golden) age of the Welfare State: Interrogating a conventional wisdom. *Public Administration* 91(4): 806-822.
- Wren, Anne (ed.), 2013. *The Political Economy of the Service Transition*. Oxford: Oxford University Press.

ا. در مورد این مسائل مفهومی، به بلان و پترسن (۲۰۱۴) و وینکات (۲۰۱۳) مراجعه کنید.
اا. این نوشتار منحصراً بر دولت رفاه در دموکراسی‌های پیشرفته اقتصادی تمرکز دارد، یعنی کشورهایی که اعضای بلندمدت سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) هستند. از آنجایی که یک کتاب راهنمای جداگانه درباره حفاظت اجتماعی در کشورهای جنوب جهان در حال آماده‌سازی است، این کتاب راهنما دیگر شامل فصل‌های مربوط به دولت‌های رفاه نوظهور، که بخشی از نسخه اول بودند، نمی‌شود.
iii. نک:

<https://covid19.who.int/>; www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/2020/04/14/weo-april-2020;

https://cdn.ubr.uk/Coronavirus_reference_scenario_commentary.pdf